

چهارشنبه ۶ شهریور ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۸۱۸ • ۷

روزنامه		
هنر • روزنامه		
گفت‌وگو با وحید موساییان، کارگردان فیلم «فرزند چهارم»		صفحه ۸
نسبت بین شکاکیت و رومنس، هیجکاک و کاول		صفحه ۹
اسب‌سواری در میدان سرخ		صفحه ۱۰

موسیقی پاپ

گفت‌وگو با بابک جهانبخش
به مناسبت حضور در جشنواره موسیقی مقاومت
فرزند ایران هستم

مرتضی محسن پور: عده‌ای او را «سلطان احساس» لقب داده‌اند. تا حدود زیادی هم حق دارند. صدای لطیف، ترانه‌های عاشقانه و اجرای پراحساس، سبب شده تا بابک جهانبخش به عنوان یکی از خوانندگان محبوب در عرصه موسیقی پاپ شناخته شود. جهانبخش که بخشی از دوران کودکی خود را در خارج از ایران سپری کرده است، از پنج‌سالگی نوازندگی پیانو را زیر نظر استاد آلمانی در مدرسه موسیقی آزاد شهر بوخوم آغاز کرد و پس از بازگشت به ایران، موسیقی را به صورت جدی‌تر ادامه داد و در نهایت در سال ۷۶ مجوز رسمی خود را از صداوسیما دریافت کرد و در همان سال، کاری را برای صداوسیما ضبط کرد. در سال ۸۲ کار روی اولین آلبوم خود را شروع کرد و در نهایت در سال ۸۴ نخستین آلبوم خود را با نام «چی شده» روانه بازار موسیقی کرد. سه سال بعد، در سال ۸۷ دومین آلبوم خود با نام «ایسم» و در سال ۸۹ «احساس» را خواند. چهارمین آلبوم در سال ۹۰ و با نام «زندگی من» منتشر شد و در نهایت هم چندی پیش آلبوم دیگری از او، با نام «من و بارون» به دست علاقه‌مندان رسید. «جهانبخش» سن و سالش به سن و سال پیچه‌های جنگ می‌زند ولی از آنجا که در ایران زندگی نمی‌کرده است، نمی‌توان توقع داشت که از جنگ خوانده باشد یا با جنگ خو گرفته باشد. او یکی از خواننده‌های بخش «پاپ» جشنواره موسیقی مقاومت بود که با سه قطعه جدید با مضمون این جشنواره حضور داشت. گفت‌ووی زیر درباره نحوه حضور موسیقی پاپ در چنین جشنواره‌هایی است:

✚ بابک جهانبخش از آن تیپ خواننده‌هایی است که شاید دلیلی برای حضور در جشنواره مقاومت نداشته؟
اتفاق من همیشه برای حضور در این جشنواره دلیل شخصی دارم. امسال اولین سال برگزاری این جشنواره در تهران است ولی اگر سال‌های



سال این جشنواره در تهران برگزار شود، بازهم در آن حضور خواهم داشت. هنرمندان جزیی از مردم هستند و جدا از مملکت ایران با مردم نیستند. من روزهای جنگ و موشکباران را به یاد دارم و روزهایی که از کوه‌ها و خیابان‌ها شنها را تشییع می‌کردند هنوز در خاطرم مانده است.

✚ ولی شما آن‌روزها در ایران حضور نداشتید...
من فرزند ایران هستم. عمده دایی و پدرم هم رزمندگان جنگ بودند و من هم حال و هوای جنگ را خوب دارم. برای همین من حضور خود در این جشنواره را لازم می‌دانم چون من هم فرزند جنگ هستم.

✚ فکر می‌کنید حضور موسیقی پاپ در جشنواره‌ای به نام موسیقی مقاومت لازم است؟

به اعتقاد من همه زان‌ها در جشنواره موسیقی می‌توانند حضور داشته باشند و تاثیر خود را دارند. از آنجایی که موسیقی پاپ از اسمش هم معلوم است یک موسیقی مردمی است، می‌تواند با مردم ارتباط نزدیک‌تری برقرار کند. موسیقی پاپ طرفداران زیادی دارد شاید بتواند کمک زیادی بکند. با احترام زیادی که برای تمام سبک‌های مختلف موسیقی قایلیم می‌توانم همه را مطمئن کنم که روی این موسیقی برای استقبال از جشنواره مقاومت حساب کنند.

✚ چه تضمینی برای این حرفتان دارید؟
درک و فهم این موسیقی راحت‌تر است. ادبیات این موسیقی به زبان مردم کوچه و بازار نزدیک‌تر است شاید پاپ برایم خیلی راحت‌تر باشد ولی ترانه‌هایی از این دست نمی‌توانند با موسیقی سنگین با مردم ارتباط نزدیک برقرار کنند. پس در جشنواره‌ها هم به همین دلیل از این موسیقی‌ها برای ارتباط بیشتر با مردم استفاده می‌شود. در این جشنواره کارهایی در سبک‌های راک، پاپ دارم که شاید با جشنواره مقاومت همخوانی نداشته باشد ولی به لحاظ محتوایی اصلا دور از آن نیست.

✚ شما برای حضور در جشنواره، قطعه آریزش تعیین‌شده‌ای داشتید یا اینکه به ساخت قطعه‌ای اقدام کردید؟

داستان جالبی دارد. من درگیر کارهای آلبوم جدید بودم. یک سال بود که به‌دنبال ایسن بودم تا درباره این موضوع کاری بخواهم اما مدام به این موضوع فکر می‌کردم که دیگران می‌گویند اینها را چه به این چیزها! همیشه ترسم از این بود که بگویند چرا و با چه انگیزه‌ای این کار را کرده‌ام. من دوست نداشتم بگویند این تازه‌از راه رسیده، می‌خواهد کار خودش را راه بیندازد.

✚ پس چطور از نظراتان برگشتید؟
وقتی در خرادمه برای کنسرت به آبادان رفتم به یکباره همه‌چیز عوض شد. با دوستی برای دیدن شهر رفتیم. وقتی بر سره را دیدم که فاصله‌اش با هوای فقط یک رودخانه و در و دیوارش پر از تیر و ترکش و خمپاره است، فهمیدم مردم در دوران جنگ چه کشیده‌اند! دوستانم در آبادان با من صحبت کردند و همین باعث شد این آهنگ را بسازم که «جاده عشق» نام دارد و درباره آنچه است که با چشم خود دیدم: «برای قصر شیرینم چقدر این خاک فرهاد داد اتوی جزیره مجنون چقدر لایلا به خاک افتاد».

مرگ و زندگی با گیتار

شرق: عکس‌هایی که در کنار گیتار گرفته شده باشند، دیگر از آن سؤذه‌های پیش‌یافتاده‌ای هستند که خیلی از ما به آن عادت کرده‌ایم. همین چند سال پیش بود که تپ‌وتاب آموختن و نواختن گیتار به یکباره در میان جوانان رشد کرد و حتی آنها هم که سر رشته‌ای از نواختن گیتار نداشتند، در کنار گیتار دوستانشان یا حتی در حال گیتارزدن عکس گرفتند. البته همچان اولیه عکس یادگاری گرفتن با گیتار یا گیتارزن در مقابل دوستان و آشنایان فروکش کرده اماالبی افشار به‌عنوان تنها هنرمند دارای درجه دکترا در رشته گیتار کلاسیک روایت دیگری در ایسن مورد دارد. او که از ۱۰سالگی آموختن گیتار را شروع کرد و اکنون اسناد دانشگاه ممفیس آمریکاست، بدون گیتار عکس نمی‌گیرد. یک تاژ آورد و البته با ارکستر توانست درخشش آن را صدچندان کند، عالی بود و او اما این نزدیکی، ذره‌ای از عاققه‌اش به این ساز را کم نکرده است. او در گفت‌ووی پیشین با روزنامه «شرق» درباره اینکه همه عکس‌هایش با گیتار است، گفته بود: «من و گیتارم یکی هستیم و از ابعاد تا شامگاه را با هم سپری می‌کنیم، بدون گیتار عکس نمی‌گیرم. برای من نبودن و بودن در کنار گیتار درست مانند مرگ و زندگی است».

اگر از رتبه دانشگاهی او بگذریم در بررسی فعالیت‌های افشار با افتخارات زیادی روبه‌رو هستیم. او کنسرت‌های زیادی در کشورهای مختلف مانند ایران، آمریکا، انگلستان، ایرلند، کانادا، فرانسه، دانمارک، ایتالیا، آفریقایبوزیلند، استرالیا و آمریکای جنوبی برگزار کرده و آوازه او در بسیاری از محافل هنری دنیا گسترده شده است تا آنجاکه روزنامه واشنگتن پست لیلی افشار را فوق‌العاده معصوم، عالی، بی‌عیب و نقص و قابل توجه» توصیف کرده است. همچنین آلبوم‌هایی از او مانند مسخ، سافر، گذر در نوا... در ایران نیز منتشر شده است. او از زمان دانشجویی این آرزو را داشته است که روزی به ایران بیاید، در شهرستان‌ها کنسرت برگزار کند و سراسر ایران را با گیتارش درنوردد، آرزویی که می‌توان گفت این روزها به نوعی محقق شده است چراکه بغیر از برگزاری کنسرت، این نوازنده گیتار هرسال تابستان‌ها به ایران می‌آید و به هنرجوان ایرانی آموزش می‌دهد. البته شاید برای ما که ایرانی هستیم، خوشایند باشد که از یک نوازنده ایرانی، بیشتر آثاری از کشور خودش را بشنویم. این همان نکته‌ای است که در گذشته افشار به آن کمتر توجه کرده بود و در سال‌های اخیر با اجرای آرش از آهنگساز محلی، فضایی برای ایجاد قطعات ایرانی با گیتار را فراهم کرده است. از دیگر نکاتی که می‌توان درباره اجراهای او برشمرد، تکنوازی‌های او هستند که درباره دلیل این کار به «شرق» گفته بود: «در تکنوازی راحت‌تر هستم زیرا همه چیز در تکنوازی از ریتم تا تمپو در سیطره خودم است و نیازی به اتکا بر کسی ندارم. اگر قرار باشد در کنار کسی نوازندگی کنم، ترجیح می‌دهم خیلی ماهر باشد. من خارج از کشور در برگزاری کنسرت‌های مختلف در کنار نوازندگان بزرگ قرار می‌گیرم و با دو جلسه تمرین همه چیز برای اجرا آماده می‌شود اما با این وجود در گروه‌نوازی‌ها چون من تنها نیستم و سازهای دیگر هم حضور دارند، من در راس نیستم».

همه این ویژگی‌ها باعث می‌شود، حضور یک ایرانی به‌ویژه که یک زن هم باشد در گیتار که مدعیان زیادی در دنیا دارد و به‌عنوان یک ساز غیروبومی برای ماکلدامد می‌شود را به فال بیاد بگیریم.



نشنیدیم. من از خدا می‌خواهم با ارکستر بزنم. از بچگی آرزو داشتم یک‌روز در تالار وحدت کنسرت‌وارن خونج‌زور دیگر را بزنم. ارکستر فراهم بشود، می‌زنم. من دارم هر تابستان با خرج خودم به ایران می‌آیم.

نظر خودتان در خصوص آقای کیوان ساکت و موسیقی ایشان بفرمایید؟
آقای ساکت موزیک البینونی را به نحو زیبایی روی تاژ آوردند و آن یکی از قطعه‌های محبوب من است که از بچگی با پدرم گوش می‌دام. معتقدم اگر کسی بخواهد این کار را انجام دهد، باید حرفه‌ای و کامل باشد و درست انجامش دهد. می‌دانید که آن موسیقی برای ارکستر بوده ولی در آن از ارگ هم استفاده شده است. آقای ساکت آن را روی یک تاژ آورد و البته با ارکستر توانست درخشش آن را صدچندان کند، عالی بود و او خیلی خوب این کار را انجام داد. این نشان می‌دهد که ایشان موسیقی کلاسیک را خوب می‌فهمند که توانستند آن را با تاژ بزنند. خب چه عیبی دارد من هم موسیقی ایرانی را روی گیتار کلاسیک زدم. روی هر سازی می‌شود با تکنیک خوب و فهم آن استیل هر چیزی را زد. این مساله عیب که ندار، بسیار هم عالی است. من از کار آقای ساکت بسیار خوشم آمد و در روزنامه هم به ایشان تبریک گفتم.

✚ می‌دانم شما علاقه خاصی به باخ و موتزارت دارید و دوست دارید مثل آنها ماندگار شوید. در این زمینه چه‌کاری انجام داده‌اید؟

من قادرم با نوع نوازندگی و آهنگسازی‌هایم، با سسی‌دی‌ها و با کنسرت‌هایی که در سراسر جهان برگزار می‌کنم سطح گیتار کلاسیک را بالا ببرم. در آن زمان یواش‌یواش و در سراسر دنیا مردم هم می‌گویند که ایران هم گیتار کلاسیک دارد و سطح آن هم خیلی بالاست. خیلی دلم می‌خواهد اینجافضیوال گیتار داشته باشم. می‌دانیدفضیوال گیتار را در دانشگاه خودم در آمریکا برگزار کرده‌ام و از همه نوازنده‌های بین‌المللی دعوت می‌کنم که به آنجا بیایند و کنسرت بدهند.

✚ چرا امسال کنسرتی برگزار نکردید؟
کشور مرکزیک برای برگزاری کنسرت و جشنواره من را دعوت کرده است و زودتر از معمول باید ایران را ترک کنم. یک هفته در آنجا هستم، شب اول جشنواره گیتار است که من می‌نوازم، گیتار درس می‌دهم و در هیات‌داوران هستم، هم برای کودکان هم برای خردسالان.

✚ چرا شما در دانشگاه هنر تدریس نمی‌کنید، شنیده‌ام که این پیشنهاد به شما شده‌و نپذیرفته‌اید.

عجبا یکبار هنرستان کرج من را دعوت کرد و به‌قدری اذیتم کردند که من فرار کردم و هنوز هم هزاردلار به من بدهکار هستند. اگر شما هم جای من باشید و این رفتار با شما بشود، دیگر بر نمی‌گردید. هر وقت پول مرا دادند، شاید برگشتم. اگر دانشگاه تهران دوست دارد مرا دعوت کند، من دعوت آنها را می‌شنوم تا ببینم از من چه می‌خواهند. پروفیسور دانشگاه آمریکا هستم. رفتار خوبی با من می‌شود، همه جوازِ آنجا را برده‌ام، خیلی زحمت می‌کشم. آن دانشگاه را جهانی کردم. به‌عنوان مثال ما یک پروفیسور ترک داریم که جزو آهنگسازان ماست و هر سه‌ماه یکبار از طرف دانشگاه تکنیکال استانیول دعوت می‌شود و سه‌ماه آنجا و سه‌ماه دیگر در دانشگاه ممفیس است. هم خرج او را می‌دهند و هم به او خانه دادند و برایش ماشین خریدند. آنها اینجاچوری ق‌دردانی می‌کنند، نه مثل فکدره هنر بیایند استان را اذیت کنند.

✚ فکر می‌کنید اجرای قطعات ایرانی روی گیتار کلاسیک بتواند به امضای شما تبدیل‌شود؟

تمام قطعات ایرانی آذری که ضبط کرده‌ام، اختصاص به من داشته و شیوه‌ای که من در سسی‌دی‌هایم آنها را آموزش داده‌ام، مختص من است. من از هیچ‌کس تقلید نکردم. همه این کارها شیوه من است و با اجرای ویلیامز فرق می‌کند. به‌طور مثال قطعه «قیوم بابا» که توی سدی «سافر» آمده، با شیوه نواختن من متفاوت است و وزن من جهانی شده و مورد تعریف اهالی هنر قرار گرفته است. نوع نواختن من به شیوه شرقی است و کلی چیز به آن اضافه کردم. برای آهنگسازم، دومینکونی زدم و او بسیار خوشش آمد و برای من یک قطعه جدید نوشت به نام «نام» که در سدی «هزارویک‌شب» که عید به بازار آمد، آن را اجرا کرده‌ام.

✚ چقدر شما در شناخت موسیقی ایرانی توسط گیتار کلاسیک به جهانپان سهم داشتید؟

تمام سعی خود را کرده‌ام که موسیقی کلاسیک را در صحنه‌های جهانی بیاورم ولی با گیتار کلاسیک، من قطعه سنتی نمی‌زنم چون نیاز به گروه و سه‌تاژ دارد. البته با سه‌تاژ هم دو یا سه‌بار روی صحنه رفتم‌ام. ولی زمانی هم ربع‌پرده به دسته گیتارم اضافه کردم تا موسیقی سنتی را هم بتوانم بزنم مثلا دستگاه «نوا» و «بیات کرده» را روی گیتار زدم. آقای والی برای من قطعه‌ای دیگر را نوشتند، برای بار اول بود که برای گیتار می‌نوشتند و بعد تصمیم گرفتم که فرت‌های کوچک هم روی گیتار کلاسیک پیاده کنم و بعد راحت توانستم همه قطعات ایرانی و نیز کلاسیک را بزنم و این خیلی کار بزرگی در آمریکا بود. فوری من را به رادیو بردند و مصاحبه کردند و تمام مجلات دنیا در این خصوص نوشتند. این کار نو و نوآوری بود که من انجام دادم و همه آنها اختصاص به من داشته و با امضای من است.

✚ پدر شما نقش بزرگی را در موسیقی برای شما ایفا کردند بیشتر از ایشان برایم
با کمال میل. محبوب‌ترین مرد زندگی‌ام پدرم است. پدرم مهندس برق بود و پیانو و ویولن را خیلی خوب می‌زد. فرد باحساسی بود. اگر قلمی غمناک را می‌دید، گریه می‌کرد. الان که فکر می‌کنم می‌بینم کدام مردی است که با دین فیلم گیر کند. راجع به فلسفه، تاریخ، شعر و همه‌چیز اطلاعات داشت و می‌توانست راجع به آنها صحبت کند و می‌گفت سدی بهترین معلم من است. من را به کتابخانه می‌برد، برایم شعر می‌خواند و من را از بچگی عاشق شعر کرد یعنی ایشان راجع به هر موضوعی قادر به بحث و گفت‌وگو بود. یک‌چنین مردی دیگر پیدا نمی‌شود.

ادامه در صفحه ۸

لیلی افشار در گفت‌وگو با «شرق»:

به من بگویند «سگویا»ی ایران

الهه علیزاده



بخوانید تا من برگردم. به آنها تاکید کردم که شما الان کتاب‌هایی دارید که می‌توانید به‌خوبی از آنها استفاده کنید و دستتان خالی نیست.

✚ شما را با پاک‌دلوچیوی ایران لقب داده‌اند. در این خصوص چه نظری دارید؟
اگر به من بگویند سگویای ایران بهتر است چون پاک‌دلسویا فلامنکو می‌زند موسیقی کوپلی اسپانیا و سگویا گیتار کلاسیک می‌زند. این دوتا خیلی با هم فرق می‌کند؛ فلامنکو موسیقی رقص است ولی برای موسیقی کلاسیک باید ساعت‌ها نشست و ساکت در یک سالن سهرزاد نرفه به آن گوش کرد. درست مثل اینکه می‌خواهید به پیانو یا ویولن کلاسیک گوش دهید. این هم گیتار کلاسیک است. به گیتار کلاسیک ارکستر مینیاتور می‌گویند چون همه‌چیز صدا را می‌توان از آن شنید. سگویا آمد گیتار کلاسیک و فلامنکو را از هم جفا کرد و گفت اینها مثل دو طرف کوه هستند که هیچ‌وقت نباید همدیگر را ببینند. بعد سطح گیتار کلاسیک را بالا برد و به‌جای اینکه گیتار کلاسیک منحصر به رقص باشد آن را روی صحنه همزمان با ویولن و پیانو برد و به‌قدری تلاش و پشتکار داشت که از آهنگساز معروف خواست تا برای گیتار بنویسند. و او ریوتار گیتار را بزرگ کرد تا جایی که توانست در صحنه‌های جهانی بدرخشد. الان اگر من می‌زنم به دلیل سگویاست. برای اینکه از بچگی صفحه‌های سگویا را گوش می‌کردم و اگر به من بگویند سگویای ایران بیشتر خوشحال می‌شوم و به آن افتخار می‌کنم.

✚ شاگردان ایرانی خیلی علاقه‌مند هستند که مثل شما بنوازند. این کار حس‌هایی دارد ولی به‌نوعی هم تقلید محسوب می‌شود که شما با آن مخالفید. برای این مساله چه راهی را به آنها پیشنهاد می‌کنید؟

اگر به‌دنبال تقلید هستند از بهترین‌ها تقلید کنند. در وهله اول هر گیتاریستی باید یک کم تقلید کند چون وقتی ناخودآگاه به ا‌سری گوش می‌دهید توی ذهنتان ثبت می‌شود که آن فرد چطور زده است. از طرف دیگر اگر فرد موردنظر که از او تقلید می‌شود خیلی خوب باشد دیگر شاگردان با خودشان می‌گویند او که هست و به تقلید ادامه می‌دهند. من معتقدم هر آدمی صدای خودش را از ساز دارد و باید هر نوازنده‌ای علم تفسیر موسیقی را هم داشته باشد. یواش‌یواش نگاه کند که نت چگونه است و چه چیزهایی در آن نوشته شده است. من به‌شخصه تقلید را دوست ندارم و می‌خواهم آن چیزی را که آهنگساز نوشته بزنم. تقلید برای عده‌ای راحت‌تر است چون به‌جای اینکه خودش فکر کند از شخص دیگری تقلید می‌کنند من هیچ‌وقت نمی‌خواستم مثل کسی نوازندگی کنم. همیشه می‌خواستم مثل خودم باشم و همیشه نوازندگی‌ام، با رفیق بهی داشت. در فلوری‌دا معلمی داشتم که همه شاگرداش مثل هم می‌نواختند و من تابستان‌ها به ایتالیا می‌رفتم و پیش معلمی درس می‌خواندم و زمانی که به کلاسزم در فلوریدا بر می‌گشتم استادم به من می‌گفت تو چقدر پیشرفت کرد‌ای و خوب می‌نوازی اما رفتم پیش معلمی که موسیقیدان بود. هر قطعه‌ای را که می‌دید برایش تفسیری داشت و از نظر من به او می‌گویند موسیقیدان باید بگویم او شاگرد سگویا بود و ناش (اسکار گیلیا) بود. با او درس خواندم چون دنبال کسی بودم که احتیاج من را رفع کند.

در آن سوی دنیا، شاگردان از بچگی با موسیقی «باخ» و «ویوالدی» بزرگ شده‌اند، آن را شنیده‌اند و سبک چنین موسیقی‌ای را می‌دانند ولی اینجا اگر کسی «باخ» می‌زند نمی‌داند چه‌کار می‌کند، فقط نت‌ها را می‌زند ولی مثلا اگر شما با «باباکرم» بزرگ شده باشید «گل‌گندم» را وقتی راحت‌تر می‌توانید ریتم آن را در آورید. حالا اگر «باباکرم» را به یک آمریکایی بدهند او نمی‌داند که باید با آن چه‌کار کند

✚ بیشتر جوان‌ها ژست گیتار را می‌گیرند و شما معتقد هستید کسی که می‌خواهد جهانی فکر کند باید خیلی تلاش کند. شما در این خصوص چه نظری دارید؟
بعضی‌ها به قول شما ژست گیتار را می‌گیرند و فقط آن را برای خوشگذرانی می‌خواهند. من هیچ‌وقت نمی‌خواستم اینطوری باشم. نقشه بزرگی را در سرم داشتم و می‌خواستم بهترین در دنیا باشم. می‌خواستم روی صحنه‌های جهانی بزنم. برای روی صحنه رفتن باید معلم‌های حسایی داشت به همین دلیل پدرم من را فرستاد تا در آمریکا با معلمان بزرگی درس بخوانم و توانستم این کار را انجام دهم. ۱۰ سال طول کشید تا دو معلم پیدا کردم و همیشه به‌دنبال آنان برای یادگیری می‌رفتم. باید دید از گیتار چه می‌خواهید. اگر به‌دنبال کنسرت دادن هستید که باید حسایی تمرکز کنید و سر کلاس بهترین‌ها بنشینید ولی اگر بخواهان زدن برای دوستان و در میهمانی‌ها هستید این بحث دیگری است.

✚ شما به موسیقی محلی و به‌خصوص قطعه «مرغ سحر» علاقه‌مندید. چرا؟
بله. من بچه که بودم کلاست‌های پری زنگنه را خیلی گوش می‌کردم. با رفتن به آمریکا بیشترین تمرکز خود را روی موسیقی غربی گذاشتم و از موسیقی ایرانی دور شدم. یک روز در کنسرتی یک خانم ایرانی به پشت صحنه آمد و با چشمانی اشک‌آلود از اینکه چقدر تحت‌تاثیر نوازندگی من قرار گرفته است گفت و اینکه دلش می‌خواست ایرانی هم بشنود. راست می‌گفت. من که این‌همه خارجی می‌زنم خوب است ایرانی هم بزنم. رفتم و شروع کردم به تنظیم و آهنگسازی قطعات ایرانی مثلا جان‌مریم را از اینترنت شنیدم که با ارکستر بود. آن را تنظیم کردم. همچنین گل گندم را که از زمان پری زنگنه داشتم خوب گوش کردم و روی گیتار آن قطعات را اجرا کردم. لایه‌ای که از بچگی می‌خواندم را از مجموعه گردآوری کردم. روییک گری‌گوربان که برای کرت تنظیم شده بود برای گیتار کلاسیک تنظیم کردم و پنج قطعه شد که توسط انتشارات ماهور به چاپ رسید. مردم خوششان آمد خیلی استقبال کردند و در سی‌دی جدیدم که هزارویک‌شب نام دارد قطعه‌های آذری و چند قطعه ایرانی محلی جدید را هم گذاشتم.

✚ چرا با ارکستر ملی کار نمی‌کنید؟
دعوت‌م کنند با کمال میل کار می‌کنم. الان سال‌هاست به دفتر موسیقی‌نامه داده‌ام که می‌خواهم با ارکستر بزنم. فهرست کنسرت‌های خود را هم دادم ولی جوابی

لیلی افشار اولین نوازنده زن گیتار کلاسیک در جهان است که توانسته مدرک دکترا را از آن خود کند. او از ۱۰سالگی نواختن گیتار را شروع کرد. مدرک کارشناسی خود را از کنسرواتوار موسیقی بوستون گرفت، دو سال بعد کارشناسی ارشد را از کنسرواتوار نیواگلند دریافت کرد و بعدها برای کنسب مدرک دکترا به دانشکده ایالتی فلوریدا رفت. پروفیسور افشار از بچگی صفحه‌های «سگویا» را به همراه پدرش گوش کرد و زمانی که شاگرد او شد، سگویا به او گفت که روح «فلامنکو» در او جریان دارد. حدود ۱۱سالگی است که لیلی افشار به ایران می‌آید و جدیدترین نت‌ها و متدهایی را که با امضای او به ثبت رسیده است به شاگردان ایرانی می‌آموزد. افشار گلنده‌ام از برخی استادان ایرانی است که دانشجویان خود را از آمدن به کلاس او منع می‌کنند. در یازدهمین سال حضور او در تهران به پنهان‌برایی کارگاه‌هایش به کپ و گفتی با او نشستیم که بخشی از آن را در زیر می‌خوانید.

✚ از دید بسیاری از استادان کنسرواتوار از جایگاه مهمی در ایران برخوردار نیست. نظر شما در این خصوص چیست؟
کنسرواتوار فقط برای کسانی است که می‌خواهند موسیقی بخوانند و کاری به دیگر درس‌ها نداشته باشند. در دانشگاه فرد باید دروس دیگر را هم بخواند مثل ریاضیات، علوم‌تجربی و... ولی در کنسرواتوار تمرکز روی موسیقی و ساز است. برای من خیلی خوب بود که اول به کنسرواتوار بروم چون ساز و موسیق‌ام تقویت شد، چراکه در آن زمان، کنسرواتوار دکترای موسیقی نمی‌داد و برای همین مجبور شدم به دانشگاه بروم. در دانشگاه امتحان ورودی گیتار می‌گرفتند که البته من قبول شدم ولی تاریخ موسیقی و تئوری را هم باید امتحان می‌دادم که در آن هم پذیرفته شدم ولی یک درس دیگر هم باید در دوره دکترا بر می‌داشتیم. به این دلیل که بیشترین تمرکز من روی نوازندگی و تر دکترا بود و بیشترین دروس، مربوط به تقویت نوازندگی‌ام می‌شد. نمی‌دانم در ایران کنسرواتوار به چه صورت است ولی در خارج از کشور در کنسرواتوار، تمرکز فقط روی ساز است.

✚ اولین‌بار شما در کلیسای آلمان و بعد در کاخ جوانان اجرا داشتید. در آن زمان به نظر می‌رسید که آلمان‌ها خیلی به موسیقی ما بها می‌دادند. تا جایی که می‌دانم ۱۰ شب شعر برای شاعران و نویسنده‌ها هم برگزار شد.

من آن‌وقت شاگرد هنرستان موسیقی بودم و گیتار را در هنرستان شبانه و دیوار در هفته تمرین می‌کردم. من در سولو و دوتش خوب شده بودم و عده ما هم کافی بود که برویم و کنسرت را با هم اجرا کنیم. در آن زمان یکی از شاگرد‌ها در مدرسه آلمان‌ها درس می‌خواند. او ظاهرا با کلیسای آلمان‌ها که جزو مدرسه بود صحبت کرد تا کنسرتی برگزار کنیم و آنها قبول کردند. البته تعداد آلمانی‌ها در آن کنسرت زیاد نبود ولی محل را به ما دادند و اولین کنسرتم را آنجا برگزار کردم که فکر می‌کنم یک ما دو سال قبل سال ۱۹۷۷ بود. دو کنسرت هم در کاخ جوانان داشتیم و بعد من به آمریکا رفتم. سال ۱۹۷۷ به آمریکا رفتم و این ماجرا به سه سال قبل از آمدن به آمریکا بر می‌گشت. به‌طور کلی، در خارج و هر جگای دنیا، کلیساهایموسیقی را حمایت می‌کنند، عروسی‌ها در کلیسا انجام می‌شود، موزیسین‌ها در کلیسا یکشنبه‌ها می‌خوانند، گروه «کر» می‌آید و ارکستر می‌آورد، نابراین خیلی معمول بود که موسیقی در کلیساهایش.

✚ در جایی به نقل از شما خواندم که جوان‌های ایرانی را با استعدادتر از خارجی‌ها می‌دانید. این مساله درست است؟

من گفتم که جوان‌های ایرانی خیلی بااستعدادند ولی فهم موسیقی غربی را ندارند. برای اینکه به آنها یاد داده نشده و با آنها بزرگ نشده‌اند، مثلا در آن سوی دنیا شاگردان از بچگی با موسیقی «باخ» و «ویوالدی» بزرگ شده‌اند، آن را شنیده‌اند و سبک چنین موسیقی‌ای را می‌دانند ولی اینجا اگر کسی «باخ» می‌زند نمی‌داند چکار می‌کند، فقط نت‌ها را می‌زند ولی مثلا اگر شما با «باباکرم» بزرگ شده باشید راحت‌تر می‌توانید ریتم آن را در آورید. حالا اگر «باباکرم» را به یک آمریکایی بدهند او نمی‌داند که باید با آن چکار کند، نت را می‌تواند بزند ولی آن ریتم رنگ را نمی‌تواند در بیاورد. من این کار را بر ترانه‌های محلی ایرانی که خودم آن را تنظیم کرده‌ام، تجربه کردم. به‌طور مثال «گل‌گندم» را وقتی به یک شاگرد آمریکایی دادم اصلا نمی‌دانست باید با آن چه کند ولی یک شاگرد ایرانی راحت ملودی آن را بلد است و می‌داند کجا باید اکساست بگذارد و... من این ضعف را بیشتر در شاگردان ایرانی می‌بینم. آنها می‌توانند تکنیک را یاد بگیرند ولی یادگرفتن سبک موتزارت و... برایشان دشوار است.

✚ آیا شما در خصوص تفسیر موسیقی برای شاگردان ایرانی کتاب یا سی‌دی‌های جدیدی را به انتشارات ماهور داده‌اید؟

کتاب آموزشی نوشته‌ام که از طریق انتشارات «ماهور» به چاپ رسیده و در آن از دوره ابتدایی تا متوسطه را در دو سی‌دی توضیح داده‌ام. در این سی‌دی‌ها قطعات آسان را تفسیر کرده‌ام و چگونگی جمله‌بندی‌ها را توضیح داده‌ام، اینکه کجاها باید تنفس کرد و کجاها باید دینامیک استفاده کرد، اینکه اصلا چرا باید چنین دینامیکی را استفاده کنیم و چرا در این قطعه یک سنجشی را بلند و بخش دیگر را باید یواش زد. اینقدر درباره این موضوع صحبت می‌کنیم که شاگردان از همان اول راجع به آن فکر کنند. من نت‌هایی را چاپ کرده‌ام و برایشان دینامیک گذاشتم‌ام به‌عنوان مثال اینجا باید ضعیف یا قوی باشد. اینجا را باید بلند یا یواش زد. بعد در کتاب آموزش‌ام از همان ابتدا راجع به همه‌چیز صحبت کرده‌ام. به‌زودی هم جلد دوم را که شامل دوره متوسطه تا پیشرفته است به‌همراه دو سی‌دی از طریق انتشارات ماهور چاپ خواهم کرد. در آنها تکنیک درست را توضیح دادم و از همه‌چیز صحبت کرده‌ام حتی در مورد نشستن و چگونه در دست گرفتن گیتار و اینکه قرار گرفتن دست چپ و راست باید چگونه باشند صحبت کرده‌ام. فقط این نیست که به آنها هفت تا تمرین بدهم. اینکه آنها چطور می‌تمرین کنند، با چه سرعتی و با چه انگشتانی بزنند، در این کتاب‌ها توضیح داده شده است. شاگردان من به من می‌گویند که شما فقط تابستان‌ها می‌آیید و ما چکار باید انجام دهیم و یا چه کسی باید درس بخوایم؟ من به آنها می‌گویم همان کتاب‌های من را